

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فوتبال نیمه تمام

نویسنده: سید حسن رستم پور



نشر فلاویان

سرشناسه: رستم‌پور، سیدحسن، ۱۳۵۸ -

عنوان و نام پدیدآورنده: فوتبال نیمه تمام / نویسنده سیدحسن رستم‌پور؛ ویراستار بتول میرزائی.

مشخصات نشر: ایلام: بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، اداره کل حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس استان ایلام، نشر قلاویزان ۱۴۰۳.

مشخصات ظاهری: ۸۱ ص.؛ عکس؛ قطع رقی.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۵۴۱۹-۶۷-۴

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: کتاب حاضر برای بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، اداره کل حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس استان ایلام و برای اداره شاهد و امور ایثارگران آموزش و پرورش استان ایلام منتشر شده است.

موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹ - - ۱۳۶۷ - - ایلام (استان) - - شهیدان - - سرگذشتنامه

موضوع: Iran-Iraq War, ۱۹۸۰-۱۹۸۸ -- Ilam (Province) -- Martyrs -- Biography

موضوع: شهیدان -- ایران -- ایلام (استان) -- بازماندگان -- خاطرات

موضوع: Martyrs -- Iran -- Ilam (Province) -- Survivors -- Diaries

موضوع: بمباران هوایی -- ایران -- ایلام (استان)

موضوع: Bombing, Aerial -- Iran -- Ilam (Province)

شناسه افزوده: بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، اداره کل حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس استان ایلام.

شناسه افزوده: بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، اداری کل حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس استان ایلام، نشر قلاویزان

شناسه افزوده: ایران. وزارت آموزش و پرورش، اداره کل آموزش و پرورش استان ایلام، اداره امور شاهد و ایثارگران

رده‌بندی کنگره: DSR ۱۶۲۵

رده‌بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۴۳۰۹۲۲

شماره کتابشناسی ملی: ۹۷۲۸۰۱۷



اداره شاهد و امور ایثارگران آموزش و پرورش
استان ایلام

فوتبال نیمه تمام

نویسنده: سیدحسن رستم‌پور

ویراستار: بتول میرزائی

ناظر تولید: نبی‌اله تبار

طراح جلد: مهین ملکی

صفحه‌آرا: محدثه محمدی

ناشر: نشر قلاویزان

شمارگان: ۵۰۰ جلد

چاپ اول: ۱۴۰۳

قیمت: ۸۰۰۰۰۰ ریال



اداره کل
حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس
استان ایلام

مرکز نشر: ایلام، میدان دفاع مقدس، اداره کل حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، نشر قلاویزان

تلفن: ۰۸۴۳۲۲۲۰۴۹۴ دورنگار: ۰۸۴۳۲۲۲۳۳۴۴

فهرست

مقدمه.....	۵
بخش اول: خاطرات نویسنده.....	۹
بخش دوم: شهدای زمین فوتبال چوار.....	۴۳
شهید حسین هزاوه.....	۴۴
شهید صید محمد زارعی.....	۴۹
شهید مجتبی ناصری.....	۵۲
شهید یونس تلوکی.....	۵۷
شهید علی عباسی.....	۶۱
شهید جهانگیر کاوه.....	۶۲
شهید محمد کمالوندی.....	۶۳

- ۶۴ شهید علی نجات کرمی
- ۶۵ شهید عبدالرزاق مهدیه
- ۶۸ شهید حمیدرضا رضایتی
- ۷۰ شهید مراد آذرخش
- ۷۱ شهید امجد حیدری
- ۷۲ شهید خلیل مظفری
- ۷۴ شهید محمدجواد مظفری
- ۷۵ شهید سجاد مظفری
- ۸۰ کلام آخر

مقدمه

امام حسین علیه السلام می فرمایند: «اگر دین نداری لااقل آزاده باش.»

خوش به حال آنانی که در زمان جنگ دین داشتند و با قدم گذاشتن به جبهه های حق علیه باطل و دفاع از حریم کشور نشان دادند که آزادگی هم دارند.

بی شک امنیت و سلامت ما مرهون جانفشانی های ایثارگران و خون های پاک شهیدان هشت سال دفاع مقدس است و هیچگاه نمی توانیم ایثار و فداکاری آنان را تمام و کمال پاس بداریم. امام راحل (ره) در توصیف این عزیزان فرمودند: «با کدام قلم و بیان می توان از عزیزانی که سنگرهای جنگ را به محراب مسجد و معراج الی الله تبدیل کردند تجلیل کرد.»

مقام معظم رهبری حضرت آیت الله امام خامنه‌ای (مدظله‌العالی) در دیدار با دست‌اندرکاران کنگره شهدای استان ایلام که سی‌ام آبان‌ماه ۱۴۰۰ برگزار شد، به بیان رشادت‌ها و دلاوری‌های مردم و خصوصیات کم‌نظیر استان ایلام در دوران دفاع مقدس پرداختند. ایشان در این دیدار اذعان داشتند: «استان ایلام در دوران دفاع مقدس یک دژ مستحکم بود. استان ایلام مثل کوه، مثل همان قلّه میمک که بنده رفتم روی آن قلّه و از نزدیک دیدم کار رزمندگان عزیزمان را در مقابل دشمنِ صدامی خبیث ایستاد. ایلام از همه جای کشور زودتر در معرض جنگ قرار گرفت، دشمن قبل از اینکه به تهران و جاهای دیگر به طور رسمی حمله بکند، به ایلام حمله کرد.»

مقام معظم رهبری (مدظله‌العالی) همچنین در این دیدار به حوادث کم‌نظیری که در استان ایلام به وقوع پیوست اشاره داشتند. از جمله حوادثی که رهبر بر آن تأکید داشتند ماجرای بمباران زمین فوتبال چوار بود. ایشان در بیان این ماجرا فرمودند: «متأسفانه مردم خودمان هم از ماجرای بمباران مسابقه فوتبال در ایلام خبر ندارند، چه برسد به دیگران و خارج و ملت‌های دیگری که مشتاقند حوادث کشور ما را بدانند؛ آنها که هیچ، حتی مردم

خودمان هم از خیلی از این قضایا خبر ندارند. یکی همین قضیه‌ی
بمباران مسابقه‌ی فوتبال بچه‌ها است در ۲۳ بهمن ۱۳۶۵
جوان‌های ایلامی، دو تیم ایلامی برای بزرگداشت و به یادبود
پیروزی انقلاب، یک مسابقه‌ای به این عنوان درست کردند و
تعدادی از مردم هم جمع شدند، تماشا می‌کردند؛ هواپیمای عراقی
آمد بالای سر، از نزدیک یعنی با توجه به اینکه اینجا چه برنامه‌ای
هست - نه اینکه همین طور بمب بیندازند و تصادفاً بخورد به
زمین فوتبال؛ نه، با توجه - اینجا را زد و ده بازیکن شهید شدند،
داور شهید شد، چند بچه شهید شدند، بعضی از تماشاچیان شهید
شدند؛ این حادثه‌ی کوچکی نیست، این حادثه‌ی بزرگی است؛ جا
دارد که این جور حوادث در ابعاد جهانی شناخته بشود، گفته
بشود، تکرار بشود. این پیامِ مظلومیتِ شهدای ورزشکار ما است؛
جرمشان این بوده است که برای سالگرد پیروزی جمهوری
اسلامی و برای انقلاب، مسابقه تشکیل دادند.»

بخش اول

خاطرات نویسنده

استان ایلام در طول هشت سال جنگی تحمیلی، آماج حملات متعدد رژیم بعث عراق قرار گرفت. اما مردم دلاور این استان تا آخرین لحظه پایدار ماندند و از آب و خاک و شرف و ناموس مملکت دفاع کردند. در ۲۳ بهمن سال ۱۳۶۵ واقعه عظیمی در استان ایلام و زمین فوتبال شهر چوار به وقوع پیوست که به جرئت می‌توان آن را بزرگ‌ترین رویداد تاریخ فوتبال ایران نامید. در این تاریخ جهت بزرگداشت پیروزی انقلاب اسلامی و ایجاد فضایی شاد در میان مردم جنگ‌زده استان ایلام، تیم‌های فوتبال منتخب چوار و منتخب جوانان استان ایلام در ساعت چهار عصر یک مسابقه ترتیب دادند. مسابقه در میان شور و هیاهو مردم مخصوصاً جوانان و نوجوانان آغاز شد. نیمه اول با پیروزی ۲ بر ۱ تیم جوانان استان ایلام به پایان رسید. در بین دو نیمه حسین هزاره مربی و بازیکن تیم منتخب چوار به بازیکنان گفت: «فرض کنید در خط مقدم جبهه هستید. با شجاعت و شهامت بجنگید.» گویی می‌دانست واقعه‌ای عظیم در راه است. نیمه دوم آغاز شد. بازی نفس‌گیر و هیجان‌انگیزی بود. ده دقیقه از نیمه دوم گذشته بود، هواپیماهای بی‌رحم دشمن بعثی با انواع و اقسام بمب‌ها زمین فوتبال را تبدیل به خط مقدم واقعی کردند. هزاره که خودش

پاسدار بود، لحظاتی قبل از بمباران سعی کرد با فریادهای خود مردم را آگاه کند. او فریاد می‌زد: «روی زمین بخوابید.»

تعدادی از بازیکنان روی زمین دراز کشیدند. هزاوه سعی کرد بقیه بازیکنان را نیز مطلع کند، به سمت فرزند پنج- شش ساله خودش رفت و او را در آغوش کشید تا از بمباران در امان بماند. شاید هزاوه می‌خواست فرزند عزیزش را حفظ کند تا سال‌ها بعد، راوی این واقعه باشد.

در این روز خونین یونس تلوکی، مجتبی ناصری، علی نجات کرمی، علی عباسی، محمد کمالوندی، جهانگیر کاوه، عبدالرزاق مهدیه، صیدمحمد زارعی، حسین هزاوه، حمیدرضا رضایتی (داور مسابقه)، مراد آذرخش، خلیل مظفری، سجاد مظفری، محمدجواد مظفری، امجد حیدری (از تماشاگران) به شهادت رسیدند و علی قیطاس، رحمت محمودی، الیاس گهرسودی، گل مراد فاضلی، فرمان فولادوند و سلمان کرد (از بازیکنان) به افتخار جانبازی نائل آمدند.

کسانی که در ۲۳ بهمن سال ۱۳۶۵ در زمین فوتبال چوار و در حال بازی فوتبال به شهادت رسیدند، همگی از انسان‌های مؤمن و فداکار منطقه بودند و باوجود بمباران‌های متعدد رژیم بعث،

مردانه ایستادگی کردند و در کنار دفاع از وطن با هدف ایجاد نشاط در میان آوارگان جنگ تحمیلی آن مسابقه را ترتیب دادند. زمانی که زمین فوتبال چوار بمباران شد، کربلای دیگری شکل گرفت. هنور مویه مادران و اشک فرزندان چشم به راه شهیدان از یادمان نرفته است. روزهای آتش و انتظار و انفجار، از یادمان نرفته است. جوانان بی سر و دست‌های جا مانده در زمین فوتبال از یادمان نرفته است. هنوز دود غلیظ و فضای تاریک شهر از یادمان نرفته است.

برخورد راکت به سر مجتبی ناصری (دروازه‌بان تیم منتخب چوار) را با کدام قلم می‌توان نوشت؟ اصابت راکت به کمر یونس تلوکی و دو تکه شدن این هافبک فوتبال را با کدامین فریاد به گوش اهالی فوتبال برسانیم؟ برخورد یک بمب کامل به حمیدرضا رضایتی (داور مسابقه) و تکه‌تکه شدن او را چگونه می‌توان به تصویر کشید؟

اما کدام داور فوتبال پیکر مطهر و قطعه قطعه شده حمیدرضا رضایتی را به یاد می‌آورد؟

امجد، سجاد، محمدجواد و خلیل مظفری کودکانی بودند که به عشق تماشای فوتبال به آنجا رفته بودند اما هیچ‌وقت برنگشتند.

صدای هورای کودکان و تماشاگران با غرش هواپیماها به مویه تبدیل شد.

مدت هاست کسی از مادرانی ننوشته است که در فراق شهدای ۲۳ بهمن زمین فوتبال چوار، بر اثر گریه‌های فراوان چشم خود را از دست دادند.

مدت هاست کسی از چشمان کوچک سجاد، خلیل، محمدجواد، امجد و مراد ننوشت که برای تماشای فوتبال رفتند، ولی برای همیشه چشم از جهان فرو بستند.

مدت هاست کسی از چشمان اشکبار و نگران خانواده مجتبی ناصری ننوشته است که به دنبال سر از تن جدای فرزند خود می‌گشتند. کسی از چشمان جستجوگر فرزند پنج ساله شهید هزاوه ننوشت که در میان دود و آتش و خون به دنبال پدر می‌گشت تا دوباره در آغوش گرمش جای بگیرد. چگونه می‌توانست مرگ پدر را باور کند در حالی که لحظاتی قبل، آغوش گرم پدر امن‌ترین جایی بود که یافته بود.

کسی از خانواده داغدار علی نجات کرمی ننوشت که فرزندشان به تیم ملی نوجوانان دعوت شده بود، اما هیچ‌گاه به آرزویش نرسید هرچند به مقامی بسیار بالاتر دست یافت.

چه کسی اسم علی عباسی، محمد کمالوند، جهانگیر کاوه، عبدالرزاق مهدیه و صیدمحمد زارعی را به یاد می‌آورد؟ جوانان برومندی که در زمین فوتبال و در برابر دیدگان برادرانشان پرپر شدند. چه کسی از سینه‌های مملو از غم مادران آنان یاد کرده است؟

علی قیطاسی، همبازی و دوست صمیمی یونس تلوکی هنوز نبود یونس را باور ندارد. چگونه می‌تواند اصابت راکت به کمر بهترین دوستش را از یاد ببرد؟ الیاس گهرسودی مربی تیم جوانان، هنوز هم موفقیت و شور و شوق بازیکنانش را از یاد نبرده است. چه انسانی و با چه شهامتی می‌تواند حال و هوای توپ فوتبال را شرح دهد و به تصویر دریاورد که با ضربه‌های این سبک‌بالان عاشق، احساس زندگی و نشاط می‌کرد؟ اما اکنون در گوشه‌ای مات و مبهوت ایستاده و با حسرت به بدن‌های پاره پاره دوستان وفادارش نگاه می‌کند.

چه انسانی و یا چه کسی حکایت‌های غم‌انگیز این توپ فوتبال را درک می‌کند؟ چطور می‌تواند باور کند دستان گرم مجتبی ناصری که لحظاتی قبل او را لمس کرده‌اند و الان بی‌جان شده‌اند. من که می‌گویم آن توپ هم که شاهد شهادت عزیزانش بود در

گوشه‌ای برای شهادت مظلومانه دوستانش اشک می‌ریزد. چه کسی از غم‌های درون این توپ فوتبال خبر دارد. اما می‌دانم این توپ حسرت می‌خورد و می‌گوید:

ای کاش به جای آن دو بار که بر تور دروازه بوسه زدم، بر دستان مجتبی ناصری بوسه می‌زدم تا خاطرات این دلیرمردان را بیشتر از این به نسل‌های بعدی منتقل کنم.

بعد از پایان بازی همه با هم گریه کردند و هیچ کس نگفت حمیدرضا رضایتی (داور شهید مسابقه) کدام پنالتی را نگرفت و کدام پنالتی را گرفت، بلکه همه گفتند داور مسابقه کجاست؟ و وقتی فهمیدند یک راکت کامل به او اصابت کرده، همه با هم برایش اشک ریختند.

ای زمین فوتبال خاکی خونین رنگ چوار به بازیکنان کشورم بگو یونس دوتکه شد و سر مجتبی ناصری از بدن جدا شد. به مردان سرزمینم بگو هیچ یک از بازیکنان و مربیان به داور توهین نکردند.

ای زمین فوتبال خاکی خونین چوار تو بیشتر از ما با هزاره رفیق بودی، بگو که جانش را از دست داد تا جان تماشاگران و سایر بازیکنان را نجات دهد. بگو در هیچ مسابقه‌ای تا این حد ایثار و

فداکاری ندیده بودی! تو یادآور هلهله و شادی مردمان سرزمینم هستی، حرف دلت را بزن و اینگونه سرد و غمگین به دالاهو نگاه نکن!

این مردان عاشق، می‌خواستند مبارزه کنند و گل بزنند تا روحیه مردم را شاد کنند، اما خودشان مانند گل پرپر شدند تا به نسل‌های بعدی بگویند برای بالا بردن پرچم ایران حتی از جان خود هم بگذرید.

کمتر کسی از دلاور مردانی گفت که با وجود مانور هواپیمای دشمن بعثی، زمین فوتبال را ترک نکردند تا به مردمان دیار سرزمین طلوع خورشید (ایلام) بگویند: بایستید و عرصه را خالی نکنید.

در شرایطی که مردم سرزمین من، بر اثر از دست دادن عزیزانشان غم‌های روزگار را به دوش می‌کشیدند، عده‌ای از جوانان برومند استان ایلام با انجام مسابقه فوتبال، روحیه شادی و نشاط را به مردم شهید پرور استان ایلام تزریق می‌کردند تا همچون کبیرکوه در برابر ظلم و ستم صدامیان دژخیم بعثی ایستادگی کنند.

چه روزگار بدی است که هیچ کس از بدن‌های تکه‌تکه شده نمی‌پرسد و هیچکس جویای حال مادران داغ‌دیده نیست.

خاطره‌ای که از حافظه تاریخ پاک نمی‌شود

امسال (سال ۱۴۰۳) با وجود گذشت ۳۸ سال از این خاطره تلخ اما انگار هنوز یاد و خاطر این شهدا در دل‌ها زنده و تازه است. این رخداد اتفاق نادری است که در هیچ جای جهان مشابهی ندارد و شهدای آن مظلومانه در یک مسابقه ورزشی به خاک و خون کشیده شدند.

رژیم بعث که در رویارویی با رزمندگان اسلام ناتوان شده بود، برای جبران شکست‌ها به بمباران شهرها و حتی میادین ورزشی مبادرت ورزید و با بمباران زمین فوتبال چوار که از آن به‌عنوان حادثه‌ای تلخ و دردناک در تاریخ جنگ‌های دنیا نام می‌برند یکی از ننگین‌ترین حوادث عالم را رقم زد.

شهدای تیم منتخب چوار:

- حسین هزاوه (بخشدار چوار، سرمربی و کاپیتان) - ۲۸ ساله
- صید محمد زارعی (بازیکن مدافع و هافبک) - ۲۵ ساله
- مجتبی ناصری (دروازه بان) - ۲۲ ساله
- یونس تلوکی (بازیکن هافبک) - ۱۹ ساله
- علی عباسی (بازیکن دفاع) - ۱۸ ساله

شهدای تیم منتخب جوانان ایلام:

- جهانگیر کاوه (بازیکن مهاجم) - ۱۹ ساله
- محمد کمالوند (بازیکن مهاجم) - ۱۸ ساله
- علی نجات کرمی (بازیکن هافبک) - ۱۶ ساله
- عبدالرزاق مهدیه (بازیکن مهاجم) - ۱۶ ساله

داور شهیدی که قضاوت را به خدا وانهاد:

- حمیدرضا رضایتی - ۱۹ ساله

تماشاگرانی که بلیط شهادت داشتند:

- مراد آذرخش - ۱۵ ساله

- امجد حیدری - ۱۳ ساله

- خلیل مظفری - ۸ ساله

- محمد جواد مظفری - ۷ ساله

- سجاد مظفری - ۵ ساله

مجروحان:

علی قیطاسی، رحمت محمودی، الیاس گهرسودی، گلمراد فاضلی، فرمان فولادوند و سلمان کرد (بازیکنان فوتبال) مجروح و جانباز شدند.

ایام، ایام جنگ بود؛ جنگ نابرابر، جنگ خانمان سوز...

در آن دوران رسم عاشقی و شعر و شاعری نبود، دلبر و یاری نبود، شیرین و فرهادی هم نبود. آن زمان عشق در جبهه‌های جنگ خلاصه می‌شد، دوران جنگ تحمیلی را می‌گویم. آن زمان فقط عشق به میهن بود که در بین جوانان موج می‌زد، عشق به شهادت بود که در جوانان موج می‌زد. گویا عشق واقعی بر همه نمایان شده بود، همه عاشق خدا شده بودند و می‌خواستند به نحوی عشق خداگونه را احساس کنند؛ برای همین به دفاع از کشور

پرداختند. به دفاع از حریم مملکت و ارزش‌های آن پرداختند و چه وصال شیرینی، تک‌تک آنها به نوعی به عشق خود رسیدند. بوی باروت و لاستیک‌های سوخته از همه جا به مشام می‌رسید. بوی خاک تازه باران خورده، بوی طبیعت زیبا، بوی توپ پلاستیکی نو که با کوچک‌ترین گرما و سرمای سوراخ می‌شد و می‌ترکید. بوی نان تنوری مادر جان. بوی زردآلو و هلوی باغ‌های مهدی‌آباد^۱ که پیرمرد باغدار با الاغ بار می‌زد و برای فروش به روستاهای اطراف می‌برد. بعضی وقت‌ها می‌رفتیم پیشش. کمی انگلیسی بلد بود کمی هم آلمانی خودش می‌گفت: اینها را در خلال جنگ جهانی دوم که متفقین به ایران حمله کردند یاد گرفته بود.

^۱. روستای مهدی‌آباد بین جاده ایلام به مهران در پنج کیلومتری شهر ایلام قرار گرفته است. این روستا در گذشته نه چندان دور مملو از باغات گردو، زردآلو، هلو، سیب‌ترش و انواع و اقسام مرکبات بود ولی بعد از خشکسالی‌های متعدد و گذشتن جاده اصلی به شهرستان مهران و بخش صالح آباد تقریباً این باغات از بین رفتند و اکنون به شهر قصاب‌ها، کباب دودی و شهر گوشت قرمز معروف است چراکه در این شهر حرف اول و آخر حرف گوشت قرمز است. این روستا به پخت کباب زغالی معروف است و کبابی‌های آن که در مسیر اصلی روستا قرار گرفته‌اند به زائران اربعین و مسافران زیادی خدمات می‌دهند.

بازی‌های کودکانه ما بازی با گِل بود. بعضی اوقات هم پول روی هم می‌گذاشتیم و توپ پلاستیکی می‌خریدیم و فوتبال یا والیبال بازی می‌کردیم. توی زمین‌های خاکی و ناهموار ساعت‌ها می‌دویدیم و اصلاً خسته نمی‌شدیم! انگار نه انگار که جنگ بود و هر روز صدای گوشخراش هواپیماهای عراقی بالای سرمان گوش فلک را کر می‌کرد. هر چه پدر و مادر هم می‌گفتند که خطرناکه. می‌گفتم: ما که کار خاصی انجام نمی‌دهیم فقط ورزش و بازی می‌کنیم. آخه ما چند تا بچه با صدام چکار داریم که بمب روی سرمون بریزه؟!

مادرم می‌گفت: پسرم همین چند روز پیش بعثی‌ها با هواپیما زمین فوتبال چوار رو بمباران کردن. اینها دین و ایمان ندارند و به صغیر و کبیر رحم نمی‌کنن.

اما حرف‌های مادر توی گوشمان فرو نمی‌رفت که نمی‌رفت! پدرم کارگر شهرداری بود و امور خانواده پنج نفری ما به‌سختی می‌گذشت.

ما سه برادر و دو خواهر بودیم. من نفر وسط خانواده بودم. امیر برادر بزرگم تازه به جبهه اعزام شده بود و با توجه به مهارت‌هایش

(زبان کردی و لری و عربی و رانندگی بلد بود) به نقطه صفر مرزی کردستان اعزام شده بود.

هر خبری از منطقه کردستان و اطرافش می‌شد مادر نذر و نیاز می‌کرد و می‌رفتیم امامزاده علی‌صالح(ع) توی بخش صالح‌آباد. جدای از لذت زیارت و خرید در ورودی امامزاده، گریه‌های فراوان مادر و پدر اعصاب برایمان نمی‌گذاشت و من در عالم کودکی درک نمی‌کردم که بابا و ماما چرا این همه نگران و مضطرب هستند.

ما توی حومه شهر ایلام و یکی از شهرک‌هایی که به همت بنیاد جنگ‌زدگان برای اسکان مردم آواره شهرهای دهلران و مهران بنا شده بود ساکن بودیم. پدر هر صبح برای نظافت کوچه و معابر با گاری و بیل بیرون می‌رفت. کار سخت و طاقت‌فرسایی بود. او اهل مطالعه هم بود. علاقه وافری به خواندن قرآن و نهج‌البلاغه داشت. همیشه دلم برایش می‌سوخت و دوست داشتم باهاش بیرون بروم و کمکش کنم اما هیچ وقت اجازه نمی‌داد می‌گفت: سهیل تو باید فقط و فقط درس بخونی، وظیفه دیگه‌ای نداری خودم برای امرار معاش کار می‌کنم و خرجی خانواده رو در میارم. تو نگران نباش. درست رو بخون و آینده‌ت رو بساز!

اخبار نگران‌کننده‌ای از کردستان دهان به دهان می‌گشت. دمکرات و کومله هم شده بود قوز بالا قوز. گوش‌برها^۲ (فرسان) ترس را به جان عشایر و جنگ‌زدگان انداخته بودند و هر روز بر دامنه شایعات افزوده می‌شد.

۲. فرسان به معنای چابک سوار و شخص نیرومند است. این اصطلاح پس از شروع جنگ تحمیلی مشخصه‌ی گروهی شد که آن‌ها را مرتزقین یعنی مزدوری‌کنندگان نیز می‌نامیدند و در ادبیات محاوره‌ای و بیان عامه‌ی مردم بنام گوش‌برها معروف بودند. جبهه‌ی میانی به ویژه در محدوده استان ایلام، دارای تپه ماهورها، ارتفاعات صعب العبور، شیارها و مسیل‌هایی است که عبور از آن‌ها مشکل است. با توجه به این که عراق، قدرت خود را در یگان‌های زرهی می‌دید که در این منطقه نمی‌توانست کاربرد خوبی داشته باشد و امکان قدرت مانور نیروی زرهی وجود نداشت، بنابراین لازم می‌دید که به هر نحوی این ضعف را در جبهه‌ی میانی (استان ایلام) جبران نماید و بر همین اساس نیروهایی را تحت عنوان فرسان، اجیر و به کارگیری نمود درباره‌ی هویت این گروه چند نظر وجود دارد: این که فرسان شاخه‌ی نظامی سلطنت طلب‌ها و اعضای آن بیشتر از منطقه‌ی اورامانات بوده که در ژاندارمری و شهربانی سابق مشغول و وفادار به شاه بوده‌اند و پس از خروج و فرار شاه به خارج از کشور، بخشی از آن‌ها به احزاب کومله و دموکرات پیوستند و بخشی نیز به عنوان مزدور عراق جذب گروه فرسان شدند و نیز به نیروهای ژاندارم و چریک‌های قدیم اهل اورامانات کرمانشاه و کردهای جاف که قبل از انقلاب در پاسگاه‌های ژاندارمری مناطق مرزی استان ایلام بودند گفته می‌شد که استخبارات عراق آن‌ها را به علت توان و قدرت بدنی بالا و شناخت و آگاهی نسبت به منطقه به خدمت گرفته بود.

رادیو حتی یک لحظه هم از دست مادر نمی افتاد

تقریباً سه ماه از آخرین مکالمه بین خانواده و داداش امیر می گذشت ولی دیگر خبری از امیر نبود. هر وقت هم پدر موفق می شد با کلی بدبختی یک تلفن گیر بیاورد و به پادگان کردستان زنگ بزند کسی جواب درستی نمی داد.

یک روز صبح صدای در خانه بلند شد. دوان دوان رفتم و در را باز کردم. یک آقای با لباس سبزرنگ با سیمای نورانی سلام کرد و پرسید: بزرگ ترها خونه هستن پسر؟ گفتم: بله! گفت: اگه زحمتی نیست صداشون بزن.

دلشوره عجیبی داشتم. پدر و مادرم رفتند دم در و با صدای گریه و زاری مادر و پدر متوجه شدم که برای داداش امیر اتفاقی افتاده است.

پدر ناخودآگاه کلامی از نهج البلاغه را زمزمه کرد: «کجایند آنان که در صحنه پیکار، شمشیرهایشان را از غلاف بیرون کشیده، هر گوشه از میدان نبرد را دسته دسته و صف به صف فرا می گرفتند؟ آنان جوانمردانی بودند که در پایان هر مصاف از بقاء زندگانی بازگشته، از کارزار سپاه خود، شادمان نمی شدند و از بابت مرگ سرخ کشتگانشان از کسی تسلیت نمی خواستند، چشمانشان از

شدت گریه خوف بر درگاه جلال ربوبی به سفیدی گراییده، شکم‌هایشان بر اثر روزه‌داری لاغر گشته و پوست لبانشان بر اثر مداومت بر دعا و ذکر حق خشکیده. رنگ رخسارشان از فرط شب‌بیداری زرد گشته و غبار فروتنی و تواضع چهرهایشان را پوشانده. آنان برداران من هستند که از این سرای فانی سفر می‌کنند پس سزاوار است که تشنه دیدارشان باشیم و از اندوه فراقشان انگشت حسرت بر لب بگزیم.»

امیر در طی یک عملیات و داخل خاک عراق به شهادت رسیده بود. متأسفانه از یگانش جز چند نفر همگی شهید شده بودند و کسی نتوانسته بود پیکر شهدا را به عقب بیاورد.

ظاهراً قرار بود یگان داداش امیر برای شناسایی برای مقدمات عملیات کربلای ۴ در محور ابوخریب در جنوب بصره با هدف آزادسازی و فتح بصره شرکت کنند که متأسفانه در کمین بعضی‌ها گرفتار می‌شوند و جز چند نفر همگی شهید می‌شوند.

مراسم فاتحه‌خوانی بزرگی تدارک دیده شد و از تهران، اهواز، لرستان و خیلی از روستاها و شهرهای اطراف اقوام و آشنایان برای عرض تسلیت آمدند. هنوز باورمان نمی‌شد که داداش امیر با آن لبخند ملیح و آن همه شور و شوق به تحصیل و عبادت

شهید شده باشد. من امتحانات سال آخر دبیرستان و دیپلم را تمام کرده بودم. حالا دیگر کار ما شده بود ذکر خاطرات برادرم امیر. با مادر و پدر و برادرم علیرضا و خواهرهایم سمیه و فاطمه همیشه خاطرات گذشته را مرور می‌کردیم؛ خاطراتی پر از شیرینی و مهربانی.

امیر هیچ وقت جز محبت کار دیگری بلد نبود به قول مادرم فرشته بود و خدا برای این همه خوبی و مهربانی او را خیلی زود از ما گرفت.

پدر که حالا خمیده‌تر از گذشته شده بود باز هم تذکر عدم فوتبال کردن را به من می‌داد و من هم طبق معمول توجهی نمی‌کردم! تا اینکه یک روز گفت: سهیل جان! پسر، به همت بنیاد شهیدیه نمایشگاه عکس گذاشتن از شهدای زمین فوتبال چوار. فردا برو اونجا. گفتم: روی چشم، حتماً

روز بعد همراه پدر به سالن رفتیم. سالن مملو بود از جمعیت، ازدحام به حدی زیاد بود که من یکی - دو بار پدر را گم کردم! عکس‌ها بسیار دلخراش بودند. کسانی که بدون هیچ جرمی فقط به‌خاطر بازی فوتبال مورد تهاجم هواپیماهای دشمن بعضی قرار

گرفته بودند. زن‌ها و بچه‌های بی‌گناه، پدر و مادرهای داغدار، این همه عکس شهید و مجروح.

داشت حالم خراب می‌شد، یک دفعه چشم‌هایم سیاهی رفت و افتادم روی زمین. دقایقی بعد پدر را بالای سرم دیدم که لیوانی آب قند در دست داشت.

او مضطرب پرسید: سهیل یک دفعه چی شد؟! گفتم پدر آخه این همه جنایت و کشت و کشتار آدم‌های بی‌گناه برای چیه؟! پدر در جوابم گفت: مگه توضیحات راوی رو نشنیدی پسر؟ تازه متوجه شدم اونقدر محو تماشای عکس شهدا و خسارات بمباران‌ها بوده‌ام که اصلاً متوجه توضیح راوی در مورد ماجرا نشده‌ام.

پدر گفت: آقای هوشیار! راوی بنیاد شهید گفت که این داستان یک فوتبال نیمه‌تمامه، هواپیماهای عراقی در جنایتی وحشتناک و غیرانسانی با پرواز در ارتفاع پایین بر فراز زمین فوتبال چمن بخش چوار^۳ و ریختن بمب روی سر تعدادی از نوجوانان و جوانان فوتبالیست ایلامی اونا رو به شهادت رسوندن.

۳. در آن زمان این منطقه بخش بود در حال حاضر به شهر تبدیل شده است.

اینچنین جنایتی در تاریخ ورزش جهان بی سابقه بوده است. حادثه فوتبال خونین شهر چوار برگ سرخ دیگری از تاریخ پرافتخار حماسه دفاع مقدس را رقم زد.

بیست و سوم بهمن سال ۱۳۶۵ واقعه عظیمی در استان ایلام و زمین فوتبال شهر چوار به وقوع پیوست که به جرئت می توان آن را بزرگترین رویداد ناگوار تاریخ فوتبال ایران نامید.

حادثه از این قرار بود که در زمان جنگ تحمیلی عده ای از جوانان شهر ایلام و چوار، اقدام به برگزاری یک مسابقه دوستانه بین تیم منتخب چوار و جوانان ایلام می کنند. در بحبوحه جنگ عراق علیه ایران و تأثیرات منفی جنگ بر مردم، با تلاش بخشدار وقت چوار تصمیم گرفته شد که مسابقه فوتبالی بین تیم های منتخب چوار و ایلام برگزار شود تا مردم کمی از آن روحیه ناشی از جنگ فاصله بگیرند. در این تاریخ دنیا مخصوصاً استان مظلوم و جنگ زده ایلام شاهد اتفاقی بود که حلاوت بازی فوتبال را برای همیشه به کام دوستدارانش تلخ کرد و رنگ سبز زمین فوتبال چوار به سرخی گرایید. شرایط برای برگزاری مسابقه فوتبال مهیا بود و دو تیم ایلام و چوار در برابر یکدیگر صف آرایی کردند و با سوت داور، مسابقه با حضور جمعی از تماشاگران شروع شد.

نیمه اول بازی بدون هیچ مشکلی با دو گل توسط جعفر نورمحمدی و محمد کمالوند به سود تیم منتخب جوانان ایلام به پایان رسید. تیم‌ها بعد از استراحت کوتاهی برای برگزاری نیمه دوم فوتبال وارد زمین شدند. تیم منتخب چوار در دقایق ابتدایی بازی توانست یکی از گل‌های خورده را توسط حسین هزاوه جبران کند. بازی طبق روال عادی خود در جریان بود تا اینکه زمان به دقیقه ۵۵ بازی رسید و داور یک ضربه کرنر به سود تیم ایلام گرفت و یکی از بازیکنان تیم منتخب ایلام برای زدن ضربه کرنر پشت توپ قرار گرفت و همه منتظر زدن ضربه کرنر از سوی مصطفی نعمتی بازیکن تیم ایلام بودند؛ اما رژیم بعث عراق محل مسابقه فوتبال را بمباران کرد تا آن مسابقه فوتبال برای همیشه ناتمام بماند و تعدادی از بازیکنان، مربیان، تماشاگران و داوران به شهادت برسند.

غرش هواپیماهای رژیم بعث همان لحظه خبر از آمدن جنگنده‌های عراقی در آسمان چوار را می‌دهد و ناگهان زمین سبز فوتبال چوار در هجده قدم این تیم، رنگی دیگر به خود می‌گیرد و سرخ‌فام از خون جوانان بیگناه و بی‌دفاعی می‌شود که منتظر شوت کرنر بودند. زمین فوتبال چوار یک‌باره به کربلایی تبدیل

می‌شود که در میدان رزمش سرها از پیکر جدا و بدن‌ها تکه پاره شده‌اند.

مسابقه فوتبال منتخب چوار و ایلام در دقیقه ۵۵ برای همیشه تلخ و جگرسوز ناتمام ماند اما سندی شد بر مظلومیت و بی‌پناهی مردم صبور استان ایلام. بیست و سوم بهمن ماه و بازی نیمه‌تمام تیم‌های منتخب چوار و ایلام را باید یکی از تلخ‌ترین روزهای تاریخ فوتبال جهان و یک جنایت تمام عیار جنگی دانست. در این فاجعه تاریخی ورزشی نه بازیکن، یک داور و پنج تماشاگر به شهادت رسیدند و ده‌ها نفر نیز جانباز شدند.

پدرم در ادامه صحبت‌هایش تعریف کرد: علت اینکه دشمن با هواپیما حمله کرده اینه که رزمندگان اسلام ضربات متعددی بر رژیم بعثی زدند و توی همین عملیات کربلای ۴ که برادرت شهید شد هم شهر مهم و بزرگ بصره رو تهدید کردند. چون اینها توی محورهای عملیاتی کم آوردن به سراغ پشت جبهه اومدن تا از زنها و بچه‌ها انتقام بگیرن.

گفتم: پدر جان دیگه فوتبال بازی نمی‌کنم و به حرف‌ها گوش می‌دم!

من تا پایان جنگ به احترام قولی که به پدرم داده بودم و دیدن تصاویر پیکرهای تکه‌تکه شده سرمربی، داور، بازیکنان، تماشاچیان، دیگر هرگز پا به توپ فوتبال نردم و هر وقت هوس این کار به سرم می‌زد تصویر شهدا و جانبازان حادثه از جلوی چشمم می‌گذشت و پشیمان می‌شدم.

پدرم می‌گفت: زمانی که جنگ تحمیلی شروع شد، وقت دفاع بود، وقت حفظ ارزش‌ها و حرمت کشور بود. مدافعان و شهیدان ما که اون موقع جوانان رشید و رعنا بودن از جون خودشون گذشتن، از آرامش خودشون گذشتن تا ایران آباد بمونه و آبادتر بشه. حالا همه ما در برابر تمام آن شهیدان و مدافعان مدیونیم، دینی که باید ادا بشه. این دین در آباد ساختن کشورمان خلاصه می‌شه. بعضی وقت‌ها شاید از خودمون بپرسیم که چرا اون زمان مردم به جبهه می‌رفتند و جانشون رو فدا می‌کردند؟ لحظه‌ای فکر کن که در خونت نشستی و ناگهان دشمن در خونه رو باز کرده و خونوادت رو به اسارت می‌بره. اون موقع چه می‌کنی؟ حتی اگه این اتفاق برای تو نیفته و برای خانواده دوست یا همسایه‌ت بیفته حتماً دفاع می‌کنی. آن زمان این اتفاق می‌افتاد. آن زمان دشمن به خاک کشور که خانه همه ماست تجاوز کرد و تموم اون کسایی

که به جبهه می‌رفتن برای دفاع از خونه‌شون بود، خونه‌ای به نام ایران و برای اونا من و تو عضوی از خانواده‌شون حساب می‌شدیم. اگه شهیدان و مدافعان جنگ تحمیلی نبودن حالا هیچکدوم از ما آزاد نبودیم. پس درود بر تک‌تک این غیورمردان و شیرزنان.

خونین‌روز

سجاد مظفری تماشاگر پنج ساله مسابقه را شاید بتوان کم سن و سال‌ترین قربانی تاریخ فوتبال جهان نامید. سجاد که با برادر هفت ساله و پسرعمویش خلیل عاشق فوتبال بودند هر سه در حین دیدن مسابقه فوتبال به شهادت رسیدند.

روز ۲۳ بهمن، بازیکنان یکی یکی خود را به محل مسابقه رساندند؛ عده‌ای با پای پیاده و عده‌ای هم با وسایل نقلیه آمدند و چند نفری هم نتوانستند در زمین حضور یابند. بعد از لحظاتی، لباس‌های ورزشی را به تن کردند و با هماهنگی مربیان بدنشان را گرم کردند. تعداد تماشاگران نیز هر لحظه بیشتر و بیشتر می‌شد. حتی تعدادی از زنان نیز از روی تپه‌های اطراف، مسابقه را نظاره‌گر بودند. قبل از آغاز مسابقه، حسین هزاوه نکات فنی لازم

را برای بازیکنان توضیح داد و به بازیکنان گفت: بچه‌ها حواستان باشد غرق فوتبال نشین. اگر در حین مسابقه نقطه‌ای از شهر بمباران شد، سریع مسابقه رو تعطیل کنین و به کمک مجروحان جنگی برین.

قرار شده بود که رمضان بزرگی داوری مسابقه را برعهده بگیرد اما رمضان مقداری دیر رسید و هر دو تیم تصمیم گرفتند حمیدرضا رضایتی را به عنوان داور وسط انتخاب کنند. ابراهیم آهیده به عنوان کمک‌داور اول و یک نفر دیگر^۴ به عنوان کمک‌داور دوم او را در داوری یاری می‌کردند.

از همان ابتدا معلوم بود که هیچکدام برای باخت یا مساوی نیامده‌اند. نیمه اول مسابقه با حملات گسترده تیم «منتخب جوانان ایلام» آغاز می‌شود. هماهنگی محمد کمالوند، مصطفی نعمتی و جهانگیر کاوه خطرات زیادی را روی دروازه چوار ایجاد می‌کنند. پاس زیبایی به جعفر نورمحمدی مهاجم تیم ایلام می‌رسد و وی با یک ضربه عالی دروازه چوار را باز می‌کند. حملات تیم ایلام ادامه می‌یابد و مجتبی ناصری با واکنش‌های متعدد خود،

^۴ . بازماندگان اسمش را به یاد نمی‌آورند.

مانع گل‌های دیگر می‌شود. شوت سرکش یونس تلوکی - هافبک تیم چوار - روحیه هم‌تیمی‌هایش را بالا می‌برد و برای لحظاتی از زیر فشار خارج می‌شوند. پاس زیبای عبدالرزاق مهدیه به محمد کمالوند، یکی از صحنه‌های ماندگار بازی را خلق می‌کند. محمد کمالوند شوت محکمی را درست از روی خط هجده قدم، روانه دروازه چوار می‌کند که مجتبی ناصری با یک شیرجه بلند توپ را از محل تلاقی تیرک‌های دروازه دفع می‌کند. عباس خداویسی، مدافع تیم چوار، توپ را بر روی دروازه تیم ایلام ارسال می‌کند. ضربه سر حسین فاضلی به تیرک دروازه برخورد می‌کند و توپ به اوت می‌رود.

علی قیطاسی، هافبک تکنیکی تیم چوار، دقایقی با بازیکنان تیمش صحبت می‌کند و از آنها می‌خواهد توپ را در اختیارش قرار دهند تا سلمان و یونس را در موقعیت گل قرار دهد. به توصیه هزاوه، صیدمحمد از هافبک به دفاع منتقل می‌شود. بازی تیم چوار کمی بهتر و روان‌تر دنبال می‌شود. حملات تیم چوار ادامه می‌یابد. چوار ۰-۱ ایلام ۲

در حالی که بازی به دقایق پایانی نیمه اول نزدیک می‌شود، رضازاده و فولادوند به خوبی حملات تیم چوار را کنترل و بازی

را آرام می‌کنند. مهدیه توپ را به علی‌اشرف نصیری می‌رساند. نصیری پاس بلندی را به پشت مدافعان تیم چوار ارسال می‌کند. جعفر نورمحمدی توپ را دریافت و به داخل محوطه جریمه حمل می‌کند. پاس به بیرون نورمحمدی، محمد کمالوند را در موقعیت گل قرار داده و او با یک ضربه آرام و زمینی دروازه تیم چوار را باز می‌کند.

وسط دو نیمه بازیکنان و داوران همچون رزمندگان در جبهه هر کدام چیزی می‌گویند:

حسین هزاوه: فرض کنید در جبهه هستید.

گهرسودی: مبادا بازی را تمام شده بدانید.

نیمه اول با نتیجه دو بر صفر به سود منتخب جوانان ایلام پایان می‌یابد. حسین هزاوه از بازی نیمه اول راضی نیست و تغییراتی را در تیمش ایجاد می‌کند. هزاوه می‌گوید: بچه‌ها، فرض کنید وسط میدان جبهه هستید. اگر می‌خواهید بازی را ببرید، باید مثل رزمندگان شجاعت داشته باشید. هزاوه خطاب به مدافعان می‌گوید: شماها کمی ناهماهنگ عمل کردید. اگه مجتبی ناصری نبود، گل‌های بیشتری می‌خوردیم. البته، اگه مثل اواخر نیمه اول بازی کنیم، می‌تونیم گل بزنیم. توپ‌ها رو به یونس تلوکی و

حسین فاضلی برسونید. علی عباسی هم بهتره که حواسش به محمد کمالوندی باشه. اگه بتونیم کمالوند و نورمحمدی رو کنترل کنیم، کمتر آسیب می‌بینیم.

در آن سوی میدان هم گهرسودی نکات فنی لازم را به بازیکنان گوشزد می‌کند؛ مبادا بازی رو تموم شده بدونید. چهل و پنج دقیقه از بازی مونده و هر اتفاقی ممکنه بیفته. بهتره در نیمه دوم علی مداحی درون دروازه بایسته. رضا آزادی و فرمان فولادوند هم بیشتر حواسشون به حسین هزاوه و یونس تلوکی باشه.

چوار ۱- ایلام ۲

بعد از ۱۵ دقیقه استراحت، با سوت داور، نیمه دوم آغاز می‌شود. یکی از هواپیماهای عراقی که ظاهراً برای شناسایی آمده بود، بر فراز زمین فوتبال دیده می‌شود و بعد از لحظاتی ناپدید می‌شود.

تماشاگران که اکثراً طرفدار تیم میزبان (منتخب چوار) هستند، با شور و هیجان زیادی به تشویق تیمشان می‌پردازند و آنها را دعوت به حمله می‌کنند. پاس زیبای یونس تلوکی به حسین فاضلی می‌رسد و او در یک موقعیت تک به تک، توپ را هدر

می‌دهد. هزاوه خط دفاع را کمی به جلو می‌کشد و تأکید می‌کند: از همین زمین تیم ایلام، دفاع را انجام دهید.

علی عباسی با یک تکل زیبا توپ را از جلوی پای مهاجم تیم ایلام برمی‌دارد. توپ را برای صیدمحمد زارعی می‌فرستد. صیدمحمد توپ را به عباس خداویسی می‌رساند. عباس اسم حسین را فریاد می‌زند و توپ را برایش ارسال می‌کند. حسین هزاوه با دریل یکی از بازیکنان تیم ایلام، از فاصله حدوداً بیست متری شوت سرکشی را به سمت دروازه می‌فرستد که به زیر طاق برخورد و گل می‌شود. شور و هیجان وصف‌ناپذیری در بین تماشاگران به وجود می‌آید.

آخرین کرنر

بازی با نتیجه دو بر یک ادامه می‌یابد. بازیکنان ایلام توپ و میدان را در اختیار می‌گیرند. پاس جهانگیر کاوه به عبدالرزاق مهدیه می‌رسد. مهدیه در عرض حرکت می‌کند و به سمت دروازه تیم چوار شوت می‌زند. توپ به یکی از مدافعان تیم چوار برخورد می‌کند و به کرنر می‌رود. بازی به دقیقه ۵۵ رسیده است. داور در

نقطه مناسب و نزدیک محوطه جریمه تیم منتخب چوار، جای‌گیری کرده است.

بازیکنان منتخب چوار برای دفاع و بازیکنان منتخب ایلام برای حمله، همگی در محوطه جریمه تیم منتخب چوار جمع شده‌اند. مجتبی ناصری بر سر بازیکنان داد می‌زند. عباس خداویسی تیر اول را گرفته و صیدمحمد زارعی در تیر دوم مستقر شده است. فریادهای علی گهرسودی (سرمربی تیم ایلام) کمالوند و مهدیه را خطاب قرار می‌دهد. گویا نقشه‌ای برای این کرنر ریخته‌اند. اما به مدافعان تأکید می‌کند خیلی جلو نروند. توپ ایستاد، وقتی جانی در بدن نبود. بازیکن تیم ایلام پشت ضربه کرنر قرار می‌گیرد. در حالی که سعی می‌کند توپ را در موقعیت مناسبی قرار دهد، دو هواپیمای عراقی بر فراز زمین فوتبال آشکار می‌شوند. وجود کوه در قسمت غربی محل برگزاری مسابقه و همچنین هیجان مسابقه، باعث شده بود که بازیکنان متوجه وجود هواپیماها نشوند.

این دو هواپیما به محض رسیدن به بالای زمین فوتبال، مسابقه را با انواع و اقسام بمب‌ها بمباران می‌کنند. صدای یا حسین (ع)، یا مهدی (عج)، یا ابوالفضل (ع) و... در آسمان طنین‌انداز می‌شود.

هوایماها محوطه جریمه تیم منتخب چوار یعنی محل تجمع بازیکنان را هدف گرفته بودند. توپ در همان نقطه کرنر ایستاده و جانی در بدن نیست که آن را به حرکت درآورد.

محوطه جریمه مسابقه به خونین‌ترین هجده قدم دنیا تبدیل می‌شود. بازیکنان توسط بمب‌ها تکه‌تکه می‌شوند. یکی از بمب‌ها درست بر روی نقطه پنالتی فرود می‌آید. مجتبی ناصری، دروازه‌بان تیم منتخب چوار، سعی می‌کند با حرکت به سمت وسط زمین خود را از مهلکه نجات دهد. ناگهان یک بمب به سر او برخورد می‌کند. سرش از تنش جدا می‌شود و در وسط میدان بر زمین می‌افتد. یک بمب کامل به داور مسابقه، رضایتی، برخورد می‌کند و تکه‌تکه می‌شود. هزاوه هنوز زنده است و به این طرف و آن طرف می‌دود و به تماشاگران و بازیکنان می‌گوید؛ بخوابید... بخوابید... دود سیاه غلیظی فضا را پر می‌کند. صدای غرش هوایماها از بین می‌رود. هزاوه در نزدیکی فرزند پنج ساله‌اش بر زمین می‌افتد و به درجه رفیع شهادت می‌رسد. مردم شهر ایلام، چوار و روستاهای اطراف خود را به زمین فوتبال می‌رسانند.

صدای «روله روله» مادران فضا را پر می‌کند. جواد کرمی در حالی که خودش زخمی شده است، بر سرش می‌زند و بر روی

پیکر سوخته برادرش «برادر! برادر!» می‌کند. راکت به کمر یونس تلوکی برخورد کرده و بدنش دو تکه شده بود. علی قیطاسی کاملاً بیهوش شده و بدنش پر از ترکش می‌شود اما از تکه‌تکه شدن همبازیانش خبر ندارد.

پایان مسابقه

هر دو تیم و حتی داور مسابقه برنده می‌شوند. دودهای سیاه کنار رفته‌اند و زمین فوتبال چوار کاملاً به رنگ سیاه درآمده بود. صحنه‌هایی مشاهده می‌شود که تا حالا در هیچ مسابقه ورزشی دیده نشده بود. حمیدرضا رضایتی، مجتبی ناصری، علی عباسی، صیدمحمد زارعی، یونس تلوکی، عبدالرزاق مهدیه، علی نجات کرمی، جهانگیر کاوه، محمد کمالوند و حسین هزاوه با فجیع‌ترین حالت ممکن جان خود را در زمین مسابقه از دست می‌دهند.

علی قیطاسی، فرشاد پورنوروز، رضا آزادی، سرحد رضازاده، مجتبی رضازاده، حسین فاضلی، رحمت محمودی، جواد کرمی، جلیل اسدی و... هر کدام به شدت مجروح شده‌اند و فریادهای آنان به آسمان می‌رسد. خون داور، تماشاگر، بازیکن و مربی با هم آمیخته شده است. در هر گوشه از زمین، شهید یا جانبازی

قرار می‌گیرد تا نابرابرترین مسابقه تاریخ فوتبال جهان، بین عده‌ای جوان و دو هواپیمای بمب‌افکن شکل بگیرد. مسابقه‌ای که به فینال ایثار و شهادت می‌رسد. مسابقه پایان می‌یابد و هر دو تیم و حتی داور مسابقه برنده می‌شوند.

روح جوانمردی و فداکاری آن بازیکنان هنوز در اذهان مردم ایلام باقی است. بازیکنی چون حسین هزاوه، با فریاد کشیدن بر سر تماشاگران و بازیکنان، سعی در نجات آنها داشت در حالی که می‌توانست از مهلکه فرار کند، اما چنین کاری را انجام نداد.

مردم ایلام، کمک‌ها و امداد رسانی‌های این دو تیم به مردم جنگ‌زده را هرگز از یاد نخواهند برد. شیرجه‌های مجتبی ناصری، شوت‌های سرکش یونس و حسین، بازی زیبای علی عباسی و اقتدار صید محمد زارعی در خط دفاع، گل‌های زیبای کمالوند، کاوه و مهدیه در مسابقات مختلف فوتبال و بازی‌های زیبای رضایتی هنوز هم در خاطرات پیشکسوتان فوتبال ایلام زنده است. هزاوه و سایر بازیکنان، بازی جوانمردانه را به معنای واقعی کلمه رعایت کردند و همگی در صدد نجات بازیکنان تیم خود و تیم مقابل بودند. اشک و آه بازماندگان این مسابقه تاریخی تمامی ندارد.

واقعه بمباران زمین فوتبال چوار، به دنیای غرب ثابت می‌کند که رژیم بعثی فقط به دنبال جنگ با نظامیان نبوده است بلکه غیرنظامیان و حتی محیط‌های ورزشی را نیز مورد حملات ددمنشانه خود قرار داده است. در این روز که داور، بازیکن، تماشاگر و مربی در کنار هم به شهادت رسیدند، زیباترین پیوند بین ورزش و شهادت آن هم در مکانی ورزشی شکل گرفت.

پدرم درباره زندگینامه سایر شهدای زمین فوتبال چوار هم برایم می‌گفت و همین‌طور شرح حال شهیدان زمین خاکی فوتبال چوار از زبان بعضی از نزدیکانشان که برایتان می‌گویم. شهدایی که صوت مسیحاییشان در اعصار تاریخ پیچیده و همگی می‌گویند: **بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلْتُ؟** (آن بی گناهان) به چه جرم و گناه کشته شدند؟

به کدامین گناه کشتید ما را؟! نکته قابل توجه این است که قرآن نمی‌گوید از قاتلان بازخواست می‌شود، بلکه می‌گوید از چنین انسان‌های معصوم و مظلوم پرسش می‌شود. گوئی قاتلان حتی ارزش بازپرسی را هم ندارند.

بخش دوم

شهدای زمین فوتبال چوار



شهید حسین هزاوه

تاریخ تولد: ۱۳۳۷/۱۰/۲۷ - خرم آباد

تاریخ شهادت: ۱۳۶۵

محل شهادت: شهرستان چوار

رشته ورزشی: فوتبال، مشهور به سردار فوتبال

پاسدار، بخشدار، فوتبالیست، سرمربی و داور رسمی فدراسیون

فوتبال

نام پدر: ولی محمد

تیم باشگاهی: خیبر خرم آباد - خیبر چوار

پست بازی: هافبک

بازیکن و سرمربی تیم منتخب چوار- زننده تک گل تیم چوار
از فاصله بیست متری

حسین هزاوه در بیست و هفتم دی ماه سال ۱۳۳۷ در شهر
خرم آباد به دنیا آمد. زوایای زندگی و خصوصیات اخلاقی او
آنچنان گسترده است که بهتر است از زبان دوستان و همبازیان
قدیمی اش بدان پرداخته شود.

حسین، از بر و بچه های فعال و حزب اللهی در مسجد علوی
شهرستان خرم آباد بود. چهره ای نورانی و متین داشت. زیاد حرف
نمی زد. خوشرو و خوش مشرب بود. از همان اوایل جنگ تحمیلی
عضو سپاه شد و همواره حضور فعالی در جبهه داشت. او از
بازیکنان فوتبال خیبر خرم آباد و از بهترین بازیکنان تاریخ فوتبال
این استان می باشد. در سال ۱۳۴۶ به عنوان بخشدار چوار منصوب
شد. هزاوه وقتی خود را در وسط میدان جنگ دید. به فکر چاره ای
برای ایجاد نشاط و شادابی در بین مردم جنگ زده ایلام افتاد که
همواره عزیزانشان را در جبهه یا بر اثر بمباران ها از دست می دادند.
با کمک سهراب عظیمی (از قدیمی های فوتبال چوار) تیم خیبر
را تأسیس و بازیکنان خوب و شایسته ای را دور هم جمع کرد.

وی فوتبال را تبدیل به وسیله‌ای برای اتحاد و همدلی جوانان جهت انسجام و کمک به جنگ‌زده‌ها کرده بود.

در روز ۲۳ بهمن، حدود پنج دقیقه قبل از شهادتش از فاصله تقریباً بیست متری گلی زیبا را به تور دروازه تیم ایلام چسباند که هنوز هم صحنه آن گل زیبا نقل محفل بچه‌های ایلام و چوار است.

دقایقی بعد از گل شهید هزاوه هواپیماها ظاهر شدند و زمین فوتبال را با فجیع‌ترین حالت ممکن بمباران کردند. هزاوه سعی می‌کرد با فریاد "بخوابید ... بخوابید..." جان بازیکنان را نجات دهد. در پایان، در حالی که به سمت پسر پنج ساله‌اش در پشت دروازه تیم ایلام می‌دوید، بر اثر اصابت ترکش بر زمین افتاد و به دیدار معبودش شتافت.

قصه تلخ آن روز به روایت علی هزاوه

علی هزاوه فرزند شهید «حسین هزاوه» کاپیتان و مربی تیم فوتبال منتخب چوار، قصه آن روز را اینگونه روایت می‌کند: در بیست و سوم بهمن ماه سال ۱۳۶۵ تیم منتخب فوتبال چوار به مناسبت جشن پیروزی انقلاب دیداری دوستانه با تیم جوانان ایلام

داشت، دیداری که در قالب رقابت ورزشی تعریف می شد و ذات آن دوستی و همدلی بود. بازی آغاز شد، همه چیز به خوبی پیش می رفت، اما در نیمه دوم و در حالی که تنها ۵۵ دقیقه از بازی گذشته بود اتفاقی رخ می دهد که در تاریخ ورزش و جنگ ها کم نظیر است. در حالی که قرار بود کرنر به روی دروازه چوار زده شود و بازیکنان در هجده قدم جمع شده بودند، بارانی از بمب هوایی های عراقی بر روی دروازه تیم منتخب فوتبال چوار فرود آمد. دود همه جا را گرفته بود و کسی نمی توانست نزدیک شود. چند قدمی به جلو رفتم اما یکی از اهالی چوار مرا در آغوش گرفت و از زمین خارج کرد. کسی از بازیکنان و تماشاگران دو تیم اطلاعی نداشت و تنها صدای شیون زنان و مردان به گوش می رسید.

هزاوه خوب به یاد دارد روز ۲۳ بهمن آن سال، تماشاگرانی که منتظر گل بودند با صحنه های هولناکی از دود و انفجار مواجه شدند. در آن زمین فوتبال نه تنها کسی در نیمه دوم شادی پس از گل را ندید، بلکه زمین مسابقه به انبوهی از دود و انفجار تبدیل شد که از دل آن تنها مویه و شیون زنان گُرد به گوش می رسید.

اگر بخواهیم واقعیت‌های جنگ را برای نسل کنونی بازگو کنیم باید حادثه‌ای مانند زمین فوتبال چوار مستند شود. هر ساله ۲۳ بهمن یک یادواره شهدا در زمین برگزار می‌شود اما این کافی نیست. واقعیتی در این زمین خاکی فوتبال نهفته است که اگر به نسل کنونی منتقل نشود بدون شک تحریف خواهد شد.



شهید صید محمد زارعی

تولد: ۱۳۴۰/۱۲/۲۷

محل تولد: چوار

نام پدر: حمد علی

باشگاه: تیم خیبر چوار

پست: هافبک

بازیکن مورد علاقه: علی پروین

در حالی که سال ۱۳۴۰ با همه تلخی‌ها و شیرینی‌های خود
رخت برمی‌بست و منتظر آمدن بهار ۱۳۴۱ بود و مردم نیز خسته
از یک سال تلاش و کوشش، خود را برای جشن سال نو و عید

نوروز آماده می‌کردند صیدمحمد در یک خانواده مذهبی در شهر چوار دیده به جهان گشود تا در خلقت حماسه‌ای بزرگ نقش‌آفرین باشد.

شهید زارعی علاقه شدیدی به ورزش مخصوصاً فوتبال داشت و همه را به ورزش تشویق می‌کرد. اشتغال او در اداره تربیت‌بدنی این علاقه را چندین برابر کرده بود. فوتبال را از زمین‌های خاکی چوار شروع کرد و با هم‌بازی خود (حسین هزاوه) تیم فجر چوار را در سال ۱۳۶۰ تشکیل داد.

صیدمحمد زارعی به علت مشکلاتی که داشت درس را رها کرد و بار مشکلات خانواده را به دوش کشید. او دارای روحی بلند و دلی به وسعت دریا بود. فردی خوش‌اخلاق، مهربان و سختکوش بود و به همه کمک می‌کرد. او پس از کار روزانه با انرژی و توان مضاعف راهی زمین خاکی می‌شد تا تمرین خود را ادامه دهد. از کسانی بود که دوشادوش هم‌تیمی و دوست خود حسین هزاوه به مردم و جنگ‌زدگان کمک می‌کرد.

زارعی با وجود مشکلات کاری و مسائل خانوادگی و شرایط خاص جنگ هیچ‌گاه تمرین را ترک نمی‌کرد و با همه این موارد به موقع به تمرین خود می‌پرداخت.

روز بیست و سوم بهمن ۱۳۶۵ در مسابقه فوتبال بین تیم خیبر چوار و منتخب ایلام که به مناسبت بزرگداشت سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی برگزار شد در حین بازی و بمباران زمین بازی توسط هواپیماهای رژیم بعث عراق به علت موج انفجار به شهادت رسید.



شهید مجتبی ناصری

تاریخ تولد: ۱۳۴۳/۱۱/۵

نام پدر: مرتضی

محل تولد: چوار

باشگاه: خیبر چوار

پست: دروازه بان

بازیکن مورد علاقه: ناصر حجازی

در پنجمین روز از فصل سرد زمستان سال ۱۳۴۳ تولد اولین فرزند، گرمای بی حد حصر و شور و شادی وصف ناپذیری را به خانواده ناصری بخشید. فرزند نورسیده را مجتبی نام نهادند و

مجتبی در خانواده‌ای که پدر آن از مصلحان و معتمدان محلی بود پا در دنیای خاکی گذاشت.

مجتبی تحصیلات ابتدایی و راهنمایی خود را در شهر چوار و دوره متوسطه را در شهر ایلام گذراند. در اوایل انقلاب به عضویت نهضت سوادآموزی درآمد تا در سنگر تعلیم و تربیت به مبارزه بپردازد و در کنار آن در پشت جبهه کمک‌رسانی می‌کرد. موقعیت اجتماعی معلمی، کمک به تشکیل پایگاه مساجد، بسیج دانش‌آموزی و شخصیت مردمی‌اش، انسانی دوست‌داشتنی و چهره‌ای مذهبی و محبوب از او در میان مردم می‌سازد و به فوتبال بسیار علاقمند می‌شود.

مجتبی فردی مردمدار، خوش‌اخلاق و مذهبی بود و همین امر باعث شده بود در بین مردم از محبوبیت خاصی برخوردار باشد. او در تشکیل پایگاه مساجد و گروه‌های کمک به خط‌مقدم جبهه نقشی به‌سزا داشت و در پشت جبهه نیز با کمک به مردم جنگ‌زده دین خود را به کشورش ادا کرد. او به ورزش مخصوصاً رشته فوتبال علاقه خاصی داشت و تا آخرین رمق به ورزش ادامه داد. مجتبی در سن هفده سالگی دست نوازشگر پدر را از دست داد و مسئولیت اداره خانواده بر دوش او افتاد. او همگام با کار و تلاش

و امور خانواده و فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی به ورزش نیز می‌پرداخت. از همان دوران کودکی و نوجوانی فضای مذهبی خانه او را به مفاهیم معنوی نزدیک می‌کند، تحصیلات ابتدایی و راهنمایی را در چوار و دیپلمش را در مدارس ایلام می‌گذراند. توان جسمی و روحی بالا و نیاز مالی خانواده باعث می‌شود که در کنار تحصیل کار هم بکند.

در جریان شکل گرفتن انقلاب او هم‌دوش و هم‌دل با مردم به قیام علیه رژیم ظلم ستم‌شاهی می‌پردازد. در کنار کار و زندگی و فعالیت‌های اجتماعی در فوتبال نیز کم‌کم به چهره‌ای محبوب می‌رسد تا جایی که به عضویت تیم فوتبال منتخب چوار درمی‌آید. این تیم به مسابقات استانی راه می‌یابد و تیمی را برای مسابقه به استادیوم چوار دعوت می‌کند. مجتبی نیز که دروازه‌بانی تیم را برعهده دارد به میدان می‌رود، چیزی از مسابقه نگذشته بود که دشمن سنگدلی خود را بیشتر نشان می‌دهد و کرکس‌های فلزی (هواپیماهای عراق) در بیست و سوم بهمن ماه ۱۳۶۵ استادیوم ورزشی چوار را بمباران می‌کنند و مجتبی دروازه‌بان تیم خیبر نیز در این هجوم بر اثر اصابت ترکش به سر و گردن مظلومانه به شهادت می‌رسد.

شهید مجتبی ناصری به روایت برادرش مشتاق ناصری

برادر شهید مجتبی ناصری درباره ویژگی‌های شهید ناصری می‌گوید: برادرم متولد ۱۳۴۳ بود و حدود هفت سال با هم اختلاف سن داشتیم، او در کنار ورزش معلم هم بود و در شهرستان چوار و استان ایلام به اخلاق حسنه و نیکو مشهور بود؛ برادرم همیشه من را راهنمایی و نصیحت می‌کرد هنوز هم نصیحت‌هایش یادم است و آویزه گوشم کرده‌ام.

ما دو برادر و چهار خواهر بودیم. معمولاً برادرم هر جا می‌رفت در کنارش بودم و توفیق این را داشتم تا لحظه شهادتش همراهش باشم. من خودم از بازماندگان حادثه بمباران زمین فوتبال چوار هستم. در روز حادثه به اتفاق بخشدار چوار حسین هزاوه تا زمین فوتبال چوار رفتیم. من در زمین فوتبال بودم و از نزدیک دیدم چه اتفاق تلخی افتاد. آن روز کنار من روی زمین پشت دروازه نشسته بودم، لباس‌های برادرم در دستم بود. برادرم به همراه دیگر بازیکنان مشغول بازی بود اما ما تماشاگران متوجه ورود هواپیماهای جنگی به زمین فوتبال شدیم حتی خلبان‌های

هواپیماها هم قابل رؤیت بودند و نزدیک سطح زمین پرواز می‌کردند.

یکی از موضوعاتی که هیچ‌وقت از خاطرم نمی‌رود و هر زمان از کنار زمین رد می‌شوم مرور می‌کنم، این است که برادرم همان روز به من گفت: وقتی بازیکنان را می‌بینی باید کنار زمین بیایی و لذت ببری و این شور و شوق جوان‌ها را از نزدیک ببینی تا خودت در آینده هم بتوانی کاره‌ای برای مملکت بشی. هر روز به این موضوع فکر می‌کنم.

این اتفاق را هیچ وقت فراموش نمی‌کنم. اکنون بعد از سال‌ها وقتی به زمین فوتبال چوار می‌روم آن دقیقه و ثانیه‌های حمله رژیم بعث عراق به زمین فوتبال برایم تداعی می‌شود و احساس می‌کنم همان لحظه است و دوباره همان اتفاق می‌افتد.



شهید یونس تلوکی

نام پدر: غلامرضا

تاریخ تولد: ۱۳۴۶/۶/۲

محل تولد: چوار

باشگاه: خیبر چوار

پست: هافبک

یونس، دومین فرزند خانواده، دوم شهریور ۱۳۴۶ در یک خانواده مذهبی چشم به دنیا گشود. او تحصیلات ابتدایی و راهنمایی را در شهر چوار به اتمام رساند و تحصیلات دوره متوسطه را در رشته ریاضی فیزیک در شهر ایلام گذراند.

یونس مؤمن، متدین، انقلابی و معتقد و خوش اخلاق بود. هوش زیاد و علاقه سرشار او به تحصیل باعث ممتاز شدنش در بین هم‌کلاسی‌ها شده بود و تحسین معلمین را برانگیخته بود. او اوقات فراغت خود را در مسجد جامع می‌گذراند و حضوری پررنگ در مراسمات مذهبی مخصوصاً دعای توسل و کمیل داشت. علاقه وافری به امام راحل(ره) داشت و این جمله امام(ره) را بر روی دیوار حیاط منزلشان نوشته بود: «ملتی که شهادت دارد اسارت ندارد.»

یونس تلوکی هم در تحصیل و هم ورزش از جمله پینگ‌پنگ و فوتبال ممتاز بود. او سرانجام در زمین فوتبال چوار به علت اصابت شدید ترکش از ناحیه کمر و ران به شهادت رسید و به سوی معبود شتافت.

شهید یونس تلوکی به روایت برادرش یوسف تلوکی

برادرم چهار سال از من کوچک‌تر بود، او از سرآمدان در تحصیل، تهذیب و ورزش بود. یونس یک جوان نخبه و تحصیل کرده بود که توانست تا سال چهارم رشته ریاضی ادامه تحصیل دهد. برادرم علاوه بر تحصیل در زمینه ورزش هم ممتاز بود؛ او در رشته پینگ‌پنگ و فوتبال حرفه‌ای بود.

خاطرات زیادی از برادرم به یاد دارم اما یکی از آنها که ملکه ذهنم شده نوشتن جمله مشهور امام بر دیوار خانه بود او با خط زیبایی نوشته بود: «ملتی که شهادت دارد اسارت ندارد.» این نوشته سالیان سال بر روی دیوار خانه مان بود.

یک روز مربی پینگ‌پنگ از برادرم خیلی تعریف کرد او گفت: یونس اعتقاد خاصی به قرآن و مسائل مذهبی دارد. یک روز که مسابقه پینگ‌پنگ برگزار شد هر چه به دنبال یونس گشتند پیدایش نکردند تا اینکه خودم رفتم و پدایش کردم. او را در حال خواندن قرآن دیدم، با دیدن آن صحنه به او غبطه خوردم و دلم نیامد صدایش بزنم اجازه دادم قرآن خواندنش تمام شود بعد برای مسابقه صدایش زدم و آن روز هم برنده شد.

روزی که چوار بمباران شد من کمی پایین تر از محل بازی بودم، تعدادی از خانواده‌ها از ترس بمباران هوایی، شهر و منازل خود را ترک کرده بودند، زمانی که بمباران شد سریع خودم را به زمین فوتبال رساندم، بعد از نیم ساعت که رسیدم انگار صحرای محشر شده بود، جوانان، نوجوانان و کودکان به شهادت رسیده بودند در همان حین برادرم را دیدم که در زمین فوتبال چوار شهید شده است. آن زمین فوتبال که بازیکنان در آن شهید شدند الان به یک

ورزشگاه تبدیل شده هر بار که به آن ورزشگاه می‌روم آن صحنه دلخراش و ناراحت‌کننده دوباره در ذهنم تداعی می‌شود. زمانی که فوتبال تماشا می‌کنم و بازی به دقیقه ۵۵ می‌رسد، صحنه هواپیماهایی که آمدند و آنجا را بمباران کردند برایم تداعی می‌شود که این بسیار برایم ناراحت‌کننده است.



شهید علی عباسی

علی عباسی، فرزند عباس، بیستم خردادماه ۱۳۴۷ در شهرستان ایلام به دنیا آمد. تحصیلاتش را تا سال دوم متوسطه ادامه داد. او در بیست و سوم بهمن ماه ۱۳۶۵ در شهرستان چوار بر اثر اصابت ترکش ناشی از بمباران هوایی رژیم بعث عراق در سن هجده سالگی به شهادت رسید. مزارش در جوار بارگاه امامزاده علی صالح(ع) می باشد.



شهید جهانگیر کاوه

جهانگیر کاوه سال ۱۳۴۶ در شهر ایلام چشم به جهان گشود. پدرش محمدقلی، در سازمان جنگلداری کار می‌کرد. او تا دوم راهنمایی درس خواند. بیست و سوم بهمن ۱۳۶۵ در بمباران هوایی چوار بر اثر اصابت ترکش به سر، سینه و پا شهید شد. پیکرش در گلزار شهدای بخش صالح آباد از توابع شهرستان مهران آرمیده است.



شهید محمد کمالوندی

محمد کمالوندی، فرزند علی، دوم آبان ماه ۱۳۴۷ در خرمشهر دیده به جهان گشود. دانش آموز چهارم متوسطه در رشته فرهنگ و ادب بود که در بیست و سوم بهمن ماه ۱۳۶۵ در بمباران هوایی زمین فوتبال چوار بر اثر اصابت ترکش به شهادت رسید. پیکرش در گلزار شهدای بخش صالح آباد به خاک سپرده شده است. برادرش روح الله نیز به شهادت رسیده است.



شهید علی نجات کرمی

علی نجات کرمی، فرزند شنبه، سال ۱۳۴۹ در شهرستان ایلام چشم به جهان گشود. پدرش کشاورز بود. او دانش آموز سوم متوسطه بود که در بیست و سوم بهمن ۱۳۶۵ در بمباران هوایی زمین فوتبال چوار بر اثر اصابت ترکش شهید شد. پیکرش در گلزار شهدای بخش صالح آباد آرمیده است.



شهید عبدالرزاق مهدیه

نام پدر: علی قدم

نام مادر: صدیقه

تاریخ تولد: ۲۰ اسفند ۱۳۴۵

محل تولد: شهر چوار از توابع شهرستان ایلام

تحصیلات: سوم متوسطه

تاریخ شهادت: ۲۳ بهمن ۱۳۶۵

محل شهادت: زادگاهش

نحوه شهادت: اصابت ترکش

مزار: گلزار شهدای بخش صالح آباد از توابع شهرستان مهران

وصیت‌نامه شهید عبدالرزاق مهدیه

بسم الله الرحمن الرحيم

وصیت به مادرم

من ورزشکار نیستم ولی ورزشکارها را دوست دارم. مادرم، پیش از هر چیز سلام و التماس دعا دارم که مرا یاری کنی.

مادرم، آرزو دارم که به جبهه بروم و شهید بشوم، ولی خودم را لایق‌تر از بقیه دوستانم نمی‌دانم، چون امروز روز جنگ با کفر است چرا باید در گوشه خانه بنشینم و گوش به زنگ باشم که ببینم بقیه بچه‌ها در جبهه چه می‌کنند. من خودم از نظر وجدانم ناراحتم. باید دست از درس و ورزش بکشم و به جبهه حق علیه باطل بشتابم. اگر روزی به جبهه رفتم و شهید شدم برایم گریه و زاری نکنید و نیز هنگامی که خبر مرگ من به گوش تو می‌رسد، باید خدا را شکر کنید و از نظر وجدانی راحت باشید.

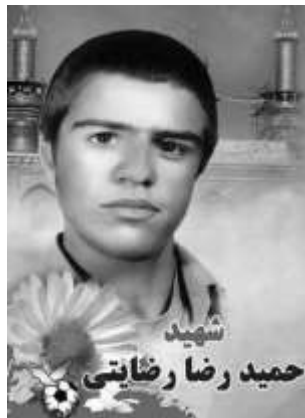
مادرم، این را به تو می‌گویم که سعی کنید بقیه برادرانم را طوری تربیت نمایید که ادامه دهنده راه شهیدان باشند. حالا به جبهه نرفته‌ام، ولی در آینده نزدیک به جبهه می‌روم و امیدوارم که این

انقلاب عزیز به ثمر برسد همانطوری که امام حسین (ع) در میدان
جنگ با کفار می‌جنگید که عاقبت با آن همه مشکلات بر دشمنان
غلبه کرد و پیروز گردید.

پدرم در این وصیت‌نامه به شما هم سلام می‌رسانم و مادرم مرا
ببخش که نتوانستم در کارهایت به شما کمک کنم. من ان شاء الله
به زودی به جبهه می‌روم و به بقیه برادرانم کمک می‌کنم تا دست
استکباران را از سر این مرز و بوم کوتاه کنیم.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

عبدالرزاق مهدیه - ۱۳۶۵/۹/۲۲



شهید حمیدرضا رضایتی

نام پدر: مردان

تولد: ۱۳۴۶/۶/۱

محل تولد: ایلام

باشگاه: جوانان ایلام

پست: فوروارد - هافبک

بازیکن مورد علاقه: رسول غنی‌زاده

حمیدرضا رضایتی، فرزند مردان، یکم شهریور ماه ۱۳۴۶ در شهرستان ایلام چشم به جهان گشود. پدرش نگهبان شهرداری بود. او تا دوم متوسطه درس خواند. در راهپیمایی‌های متعدد جهت

پیروزی انقلاب حضوری فعال داشت. او به شدت علاقه‌مند به ورزش فوتبال بود. پس از پیروزی انقلاب زندگی ورزشی او در کنار برادران بزرگ‌ترش سپری شد. برادران او بنیان‌گذار باشگاه استقلال ایلام در سال ۱۳۵۹ بودند که نقش به‌سزایی در پیشرفت فوتبال او و شهر ایلام داشتند.

حمیدرضا به اتفاق برادرانش یک جمع فوتبالی تشکیل داده بودند و شهرت آنان در استان پیچیده بود و در زمره با اخلاق‌ترین فوتبالیست‌های استان بودند. او که استعداد ویژه‌ای در فوتبال داشت به تیم جوانان استان دعوت شد.

رضایتی در مسابقات متعددی مقام کسب کرد از جمله؛ کسب مقام اول جوانان شهرستان ایلام، قهرمانی مسابقات آموزشگاه‌های استان، قهرمانی جام حذفی استان و شرکت در چندین مسابقه قهرمانی کشوری. او شیفته بازی رسول غنی‌زاده بازیکن دهه شصت تیم استقلال تهران بود.

سرانجام در بیست و سوم بهمن ماه ۱۳۶۵ در زمین فوتبال چوار بر اثر بمباران هوایی رژیم بعثی عراق از ناحیه کمر، سر و پا به شدت مجروح شد و به‌سوی محبوب شتافت. پیکرش در گلزار شهدای بخش صالح‌آباد به خاک سپرده شده است.



شهید مراد آذرخش

مراد آذرخش، فرزند علی زمان، چهارم شهریور ماه ۱۳۵۰ در شهر چوار دیده به جهان گشود. او دانش آموز سال سوم راهنمایی بود که در بیست و سوم بهمن ماه ۱۳۶۵ در بمباران هوایی چوار بر اثر اصابت ترکش به گردن شهید شد. مزارش در گلزار شهدای بخش صالح آباد قرار دارد.



شهید امجد حیدری

نام پدر: محمدعلی

تاریخ تولد: ۱۳۵۳/۳/۳

محل تولد: ایلام

تاریخ شهادت: ۱۳۶۵/۱۱/۲۳

امجد حیدری در شهر ایلام دیده به جهان گشود. پدرش محمدعلی، معلم بود. او دانش آموز سال اول راهنمایی بود که در بیست و سوم بهمن ماه ۱۳۶۵ در بمباران هوایی شهر چوار بر اثر اصابت ترکش به سر شهید شد. پیکرش در گلزار شهدای بخش صالح آباد به خاک سپرده شده است.



شهید خلیل مظفری

خلیل مظفری، فرزند خسرو، یکم تیر ماه ۱۳۵۸ در شهر چوار از توابع شهرستان ایلام متولد شد. او دانش‌آموز دوم ابتدایی بود که در بیست و سوم بهمن ماه ۱۳۶۵ در بمباران هوایی زادگاهش بر اثر اصابت ترکش به شهادت رسید. پیکرش در گلزار شهدای بخش صالح‌آباد به خاک سپرده شده است.

پدر شهید خلیل مظفری می‌گوید: خلیل کلاس دوم ابتدایی بود که برای تماشای فوتبال به آن مکان رفته بود. ما خبر نداشتیم که او به آنجا رفته است بعد از دو روز فهمیدیم که فرزندمان شهید شده است. هیچ عکسی از فرزندم نداشتیم و به همین دلیل یک

گل به جای عکس پسر در یادبود شهدای چوار گذاشته شده است.

در زمان حادثه در خانه بودم و بعد از شنیدن صدای موشک‌ها از خانه بیرون رفتم و شنیدم در زمین خاکی چوار اتفاقی افتاده است و وقتی به آنجا رسیدم با زمینی غرق در خون مواجه شدم. همه در حال کمک برای انتقال پیکر شهدا بودند. به خانه که بازگشتم، سراغ خلیل را گرفتم اما کسی از او خبر داشت.

به طور اتفاقی پیکر فرزند من و یک شهید دیگر روی هم افتاده بودند و کسی متوجه نشده بود. دو روز بعد در هنگام دفن شهدا متوجه شدیم که فرزندم نیز در این بمباران به شهادت رسیده است.



شهید محمد جواد مظفری

محمد جواد مظفری، فرزند عبدالله، نهم فروردین ۱۳۵۸ در شهر چوار متولد شد. پدرش معلم بود. او دانش آموز سال دوم ابتدایی بود که بیست و سوم بهمن ماه ۱۳۶۵ در بمباران هوایی زمین فوتبال چوار بر اثر اصابت ترکش به سر و پا شهید شد. پیکرش در گلزار شهدای بخش صالح آباد آرمیده است. برادرش سجاد نیز به شهادت رسیده است.



شهید سجاد مظفری

سجاد مظفری، فرزند عبدالله، یکم فروردین ماه ۱۳۶۰ در شهر چوار به دنیا آمد. پدرش معلم بود. او بیست و سوم بهمن ماه ۱۳۶۵ در بمباران هوایی زمین فوتبال چوار بر اثر اصابت ترکش به شهادت رسید. پیکرش در گلزار شهدای بخش صالح آباد به خاک سپرده شده است.

پدر شهیدان سجاد و محمدجواد مظفری می گوید: من و همسرم سال‌های زیادی منتظر فرزند بودیم که خداوند در سال ۱۳۵۹ محمدجواد را به ما عطا کرد، یک سال بعد از محمدجواد، سجاد متولد شد. زندگی مان سراسر شادی و خوشی بود. به خاطر فاصله کم تولد دو پسر، آنها مانند دوقلو بودند به طوری که به هم عشق

می‌ورزیدند و لحظه‌ای از من جدا نمی‌شدند. تمامی کتاب‌هایی که محمدجواد در کلاس اول و دوم خوانده بود به سجاد نیز یاد داد و سجاد همانند یک دانش‌آموز کلاس دوم استعداد داشت. سجاد و محمدجواد در همه کارهایشان همیشه همراه هم بودند. روز بیست و دوم بهمن ماه سال ۱۳۶۵ آسمان ایلام جولانگاه هواپیماهای جنگی رژیم بعث عراق بود. ما در ایلام نتوانستیم راهپیمایی کنیم به همین خاطر به منطقه‌ای به نام سیروان رفتیم در حالی که کفن پوشیده بودیم و راهپیمایی می‌کردیم. در بین راه، محمدجواد که لباس‌ها و وسایل ورزشی را تماشا می‌کرد از من خواست برایش کفش ورزشی بخرم. من هم برایش خریدم و با ذوق و شوق تمام مسیر را می‌دوید. بعد از ظهر ۲۲ بهمن ماه یعنی یک روز قبل از شهادتشان، دو پسر دم دست در گردن هم انداخته بودند و می‌گفتند: «کربلا کربلا ما داریم می‌آییم».

بیست و سوم بهمن ۱۳۶۵ مسابقه فوتبال بین دو تیم چوار و تیم منتخب ایلام بود. بچه‌هایم گفتند: ما دوست داریم بازی فوتبال را تماشا کنیم. یک روز قبل، عده زیادی شهید شده بودند، بنابراین از سوی ستاد حدود شش نفر برای مراسم شهدا به قسمت‌هایی از غرب چوار رفتیم و در آنجا مراسم برگزار شد.

آزیر خطر به صدا درآمد، همسرم با فرزند سوم و چهارم که دو ساله و ۲۷ روزه بودند به سمت چوار رفتند. خانه پدرم در محدوده شرق زمین فوتبال چوار بود. همسرم می‌خواست بچه‌ها را از معرکه دور کند و با اعضای خانواده پدری و سایر دوستان از طریق جنوب میدان فوتبال به طرف جان‌پناه بروند. محمدجواد و سجاد خیلی به به فوتبال علاقه داشتند و به طرف میدان فوتبال می‌روند. همسرم یک بچه در آغوش داشت و دست یک بچه دو ساله هم در دست داشت. هرچه تلاش کرده بود نتوانسته بود جلوی بچه‌ها را بگیرد. همسرم در فاصله صدمتری میدان فوتبال بوده که یک جان‌پناهی در آنجا کنده بودند و به همراه دو فرزند دیگر آنجا پناه می‌گیرند. هواپیماها می‌رسند و همسرم ناظر میدان فوتبال است. زمانی که زمین فوتبال بمباران می‌شود، همسرم خودش در میدان فوتبال حضور دارد حتی اشخاصی که آنجا حضور داشتند نیز شاهد دلخراش و غم‌انگیز زمین فوتبال بودند. همسرم با افرادی که در آنجا حاضر بودند پیکر شهدا را جمع می‌کنند و صحنه‌های دلخراشی را دیدند که تا آخر عمرشان فراموش نمی‌کنند.

بعد از مراسم شهدا در حال برگشت بودیم که تماشا کردیم هواپیماهای رژیم بعث عراق دارند می‌آیند، اول هواپیمای شناسایی و بعد از آن نیز چهار هواپیماهای جنگی پشت سر هم آمده بودند. حال بدی به من دست داد و رنگ از رخسارم پرید، حس بدی داشتم چند لحظه که گذشت دیدم از بالای کوهی در نزدیکی مان دود سیاهی بالا می‌رود.

یکی از پسرعموهایم گفته بود ایلام بمباران شده اما حسم می‌گفت چوار است همین که به بالای کوه رفتیم، دیدیم سیل جمعیت و آواره از سمت چوار به طرف دیگری برای جان‌پناه و دوری از خطر می‌روند، سؤال کردیم: چه خبر شده؟ گفتند: چوار بمباران شد.

وقتی به چوار رسیدیم دیدم زمین فوتبال بمباران شده است. علی هزاوه بنخشدار چوار و تعدادی از بازیکنان و تماشاگران شهید شده شده بودند. زمانی که به خانه بازگشتم، دیدم همسرم پیکر فرزند دوم را به خانه برده است در صورتی که برادران کمیته و سپاه آن موقع آمده بودند و پیکرهای شهدا را با مینی‌بوس می‌بردند اما همسرم نتوانست فرزندم را تنها بگذارد.

یکی از شاهدان حادثه تعریف کرد که موج انفجار محمدجواد را به طرف بالا پرتاب کرد و به زمین انداخت. سجاد نیز بر اثر اصابت دو ترکش یک قسمت از پیشانی و دستش از بین می‌رود. محمدجواد هشت سال و سجاد نیز شش سال و چند ماه سن داشتند و تماشاگر آن بازی فوتبال بودند اما با عده زیادی از بازیکنان و فوتبالیست‌ها مورد حمله قرار گرفتند و شهید شدند. در آن زمین فوتبال علاوه بر فرزندانم، برادرم خسرو مظفری نیز تنها پسرش خلیل را از دست داد.

کلام آخر

آمار و شدت بمباران‌های رژیم بعثی در استان ایلام به حدی بود که بیش از سیصد بار شهرهای مختلف این استان مورد حمله هواپیماهای دشمن قرار گرفتند و یکی از حملاتی که در دوران دفاع مقدس اوج جنایات رژیم بعثی را نمایان می‌کند حادثه زمین فوتبال چوار است که از سوی جنگنده‌های نیروی هوایی عراق در ۲۳ بهمن ۱۳۶۵ روی داد و منجر به شهادت پانزده بازیکن و تماشاچی این مسابقه شد. این بمباران در دقیقه ۵۵ بازی روی داد و موجب شد این روز در تاریخ ورزش به عنوان روزی خونین ثبت شود و مردم استان ایلام هرگز این حمله ددمنشانه را از یاد نخواهند برد. در این حادثه ده بازیکن، سه کودک، یک داور و یک تماشاگر شهید و شش نفر نیز جانباز شدند.

حادثه زمین فوتبال چوار در هیچ‌یک از جنگ‌های جهان مشابهی نداشته و تاکنون چنین جنایتی انجام نگرفته است.

علی قیطاسی جانباز ۷۰ درصد حادثه زرمین فوتبال چوار گفت: «بیست و سوم بهمن ماه ۱۳۶۵ بازی دوستانه‌ای بین دو تیم منتخب چوار و جوانان استان ایلام برگزار شد و با توجه به بمباران‌های

پی‌درپی مناطق مختلف استان بنا شد این بازی در شهر چوار برگزار شود. بازی در ساعت ۱۴:۰۰ برگزار شد و ده دقیقه از نیمه دوم بازی گذشته بود که هواپیماهای رژیم بعثی عراق زمین فوتبال شهر چوار را بمباران کردند و در این حادثه پانزده نفر از بازیکنان و تماشاگران شهید شدند. بازیکنان دو تیم سعی داشتند با برگزاری این بازی فشارهای روحی ناشی از جنگ را در منطقه کاهش دهند اما متأسفانه نیروهای رژیم بعثی عراق با حمله ناجوانمردانه سبب شهادت بازیکنان و تماشاچیان مظلوم و بی‌گناه شدند.»

حادثه تلخ زمین فوتبال چوار در قالب کلمات نمی‌گنجد و باید درباره آن داستان‌ها نوشت و در سراسر جهان منتشر کرد تا عمق مظلومیت شهیدان این حادثه به جهانیان نشان داده شود. بدون شک زمین خاکی چوار مقدس‌ترین زمین ورزشی کشور است.